

سیری در نج البلاغه

(۱۷)

شرح نامه ۳۱ نج البلاغه

توحید و خداشناسی و بیان بعضی از صفات خداوند

نویسنده:

عباس ابوالحسنی





نام جزوه : سیری در نهج البلاغه - شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه (۱۷)

موضوع : توحید و خدانشناسی و بیان بعضی از صفات خداوند

نویسنده : عباس ابوالحسنی

ناشر : دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

آدرس : تهران، خیابان جمهوری اسلامی، مسجد هدایت

تلفن : ۰۲۴-۳۳۹۰۷۰۲۱ - ۰۲۱ - ۳۳۳۹۲۶۲۳ - ۰۲۱

صندوق پستی : ۵۹۵ - ۱۱۵۵

آدرس وب سایت : www.hedayatgar.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیر در ادامه نامه و نصایح دلسوزانه خود به فرزندش به یکی از دلایل توحید و بعضی از صفات خداوند اشاره می‌کند.

«لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَّاتَّكَرَسُتْكَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَ صِفَاتِهِ»

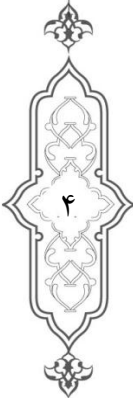
پسرم اگر پروردگار تو شریک و همتایی داشت اولاً باید رسولان او هم پیش تو بیایند و ثانیاً آثار ملک و سلطنت او را باید ببینی و کارها و صنعت‌ها و قدرت نمائی‌های او را باید بشناسی.

عجب جمله زیبایی است، این روش سخن گفتن را استدلال می‌گویند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ استدلال به توحید می‌کند و توحید یعنی اعتقاد به یگانگی خداوند متعال یعنی خداوند شریک ندارد هم‌تا ندارد شبیه ندارد نظیر ندارد. «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ - لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (سوره شوری ۱۱) البته از توحید و یگانگی خداوند تعبیرات مختلفی شده است مثل همین ۲ عبارتی که برای شما نوشتیم ولی لفظی که این معنا را می‌رساند ۲ تا است؛ (احد)، (واحد) و در روایت اینطور آمده است که: «الْأَحَدُ وَالْوَّاحِدُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ» یعنی احد و واحد هر ۲ به یک معناست گاهی درباره خدا احد به کار می‌رود مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و گاهی هم واحد به کار می‌رود مثل اینکه خود امام در این بخش از وصیت‌نامه در ادامه عبارت بالا می‌فرماید: «وَلَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ» در هر حال خالق و مدیر و مدبر و رب و مالک این نظام هستی بدیل و مثل و نظیر ندارد و توحید به این معناست و اگر

می‌گوئیم خداوند شریک ندارد همین معنا را اراده می‌کنیم نه اینکه واحد، واحد عددی باشد یعنی مقصود ما از توحید این نیست که بگوئیم خداوند یکی است و دو تا نیست به کار بردن واحد در باب اعداد درباره خدا ممنوع است به دلیل اینکه واحد در اعداد، شبیه دارد و شبیه آن دیگر اعداد است و همه اعداد در عدد بودن شبیه یکدیگر هستند.

و این مسئله خلاف فرض ماست چون فرض اعتقادی ما اینست که خداوند شبیه ندارد مطلقاً در هر حال مسئله توحید در میان مسائل اعتقادی ما بسیار مهم است تا جایی که فرمودند: «التَّوْحِيدُ أَصْلُ الدِّينِ»، «التَّوْحِيدُ نِصْفُ الدِّينِ» اعتقاد به توحید اصل و اساس و ریشه دین اسلام است همچنین اعتقاد به توحید نصف دین ماست، مسئله عقیدتی که اساس و ریشه و نصف دین است باید از یک جایگاه ویژه‌ای برخوردار باشد و همینطور هم هست چون بقیه مسائل عقیدتی از نبوت امامت عدل معاد... بر پایه توحید مبتنی و استوار است همانطوری که بر هیچ عاقلی این امر پوشیده و مخفی نیست، روی این اصل است که بزرگان ما علماء دین و مذهب ما زحمت‌ها کشیدند و روی تحقیقات بسیار وسیع، کتاب‌ها نوشتند مباحث طولانی مطرح کردند و راجع به مسئله توحید مطالبی را یاد ما دادند که انشاءالله سعی آنها مشکور باشد و اجر آنها موفور باشد و این اعتقاد همان است که از او تعبیر به توحید در ذات می‌کنند توحید ذاتی یعنی خداوند شبیه و همتا ندارد.

برای اثبات این مطلب در کتب معروفه دلایلی متعدد ذکر شده است و مولایمان علی علیه السلام در این وصیت‌نامه اشاره به یکی از دلایل توحید می‌کند



می‌فرماید پسرم اگر خداوند تو شریک و همتائی داشت باید آن خداوند هم حکیم باشد و حکیم یعنی کسی که باید کارهایی انجام بدهد روی مصلحت برای بندگان، و یکی از ابعاد حکمت الهی اینست همانطوری که این خدای واحد پیامبرانی و رسولانی برای ارشاد و هدایت مردم ارسال کرده و مبعوث نموده است و این مقتضای حکمت اوست.

همینطور شریک خداوند هم باید برای مردم ارسال رسول و پیغمبر کند و آن‌ها در بین مردم به عنوان سفیر شریک خدا، مردم را به سوی آن خدا هم دعوت کنند در حالی که ما چنین رسولانی را در روی زمین نمی‌بینیم و هر چه پیامبر و رسول آمده همه را به سوی خدای احد و واحد دعوت کرده‌اند پس پیامبران، شریک خدا کو و کجا هستند. به عبارت دیگر خداوند حکیم باید بندگان خود را از وجود خویش باخبر کند و اوامر و نواهی و دستورات و خواسته‌های خود را از بندگان توسط پیامبران خویش به گوش آنها برساند در حالی که ما می‌بینیم تمام انبیاء بشر را به سوی خداوند واحد دعوت کرده‌اند آیات قرآن و متون کتاب‌های آسمانی گواه و شاهد زنده‌ای بر این سخن هستند به نظر می‌رسد که این استدلال حضرت هم عقلی است و هم وجدانی.

از سوی دیگر، اگر خداوند شریک و همتایی داشت باید آثار ملک و قدرت و سلطنت او در جهان ظاهر می‌گشت در حالی که هر چه در این عالم هست و ما دقت بیشتری می‌کنیم به وحدت آن بیشتر پی می‌بریم جهان مجموعه‌ی واحدی است با قوانین یکسان که بر سرتاسر آن حکومت می‌کند و این وحدت که از ساختمان اتم‌ها گرفته تا کهکشان‌های عظیم همه تحت قانون واحدی به حیات

خود ادامه می‌دهند، دلیل بر یکتایی آفریدگار و یگانگی خداوند متعال است از مطالب عقلی اینست که انسان از وجود اثر پی به وجود مؤثر می‌برد، از وجود مصنوع پی به وجود صانع می‌برد، از وجود مخلوق پی به وجود خالق می‌برد، از وجود نظم پی به وجود ناظم می‌برد و همینطور

نظم کنونی این جهان منسوب این اله واحد است، مصنوعات و مخلوقات موجود در جهان منسوب به این اله واحد است، این آثار، آثار وجودی این اله واحد است و اگر پروردگار شریک داشت سؤال می‌کنیم آثار وجودی او کو؟ مصنوعات و مخلوقات او کو؟ نظم کدام قسمت از آفرینش منسوب به اوست در حالی که این سؤالات جواب ندارد. پس چون یک سلطنت و یک حکومت می‌بینیم دلیل بر یکتایی خداوند است این همان است که ما تعبیر می‌کنیم به توحید در مالکیت، توحید در حاکمیت، توحید در خالقیت، بعد امام می‌فرماید: «وَ لَكِنَّهُ اِلَهٌ وَّاحِدٌ كَمَا وَّصَفَ نَفْسَهُ» امام نتیجه می‌گیرد یعنی در نتیجه نفی شریک برای خداوند، ثابت می‌شود او اله و خداوند متعال است... این وصف واحد بودن در کلام امام، نتیجه استدلالی است که امام قبلاً بیان کرده که اگر پروردگار و معبود دیگری بود فرستادگان او به سراغ تو می‌آمدند و آثار ملک و سلطنتش را در همه جا می‌دید و افعال و کارها و صفات او را در پیشانی موجودات مشاهده می‌کردی و چون چنین نیست نتیجه می‌گیریم که او خداوندی است یکتا، اضافه بر این در قرآن مجید نیز بارها خودش را به یکتایی توصیف کرده که نمونه بارز آن سوره توحید است و از آنجا که او صادق است و کذب و دروغ که نتیجه‌ی نیاز و عجز و هواپرستی است در ذات او راه ندارد بنابراین

می‌توانیم بگوئیم در این وصف و سایر صفاتش بر دلیل سمعی یعنی آیات و روایات تکیه می‌کنیم.

بعد امام یک نکته‌ای را اشاره می‌کند «کَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ» یعنی اگر ما اعتقاد به توحید داریم به خاطر اینست که خداوند خودش را به این وصف، توصیف کرده است. در قرآن مجید آیات زیادی داریم که شاهد این معناست و ما در توصیف خداوند باید مقلد خداوند باشیم هر طوری که او خودش را معرفی می‌کند ما هم باید همانطور او را توصیف کنیم و ما اجازه نداریم از پیش خود برای خدا وصفی را معتقد بشویم. در روایت آمده است اسماء و صفات الهی توقیفی است یعنی چه وصفی و چه اسمی برای خدا باید بگذاریم متوقف است بر آمدن دستور از طرف شارع مقدس و ما مجاز نیستیم خودمان وصف اختراع کنیم مثلاً به خدا بگوئیم عَلتَّ یا بگوئیم معشوق و...

و بی‌مناسبت نیست که اشاره کوتاهی کنیم به معنای اله، که در کلام نورانی امام آمده است، برای کلمه اله در روایات دو معنا به چشم می‌خورد.

۱- یعنی کسی که همه مخلوقات از درک حقیقت او و ذات او عاجز است و عقل‌ها و فکرها درباره او متحیر و سرگردان می‌شود و فکر در ذات او نتیجه‌ای جز تحیر ندارد.

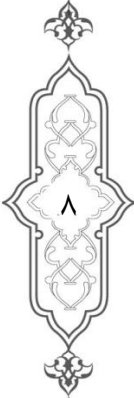
۲- یعنی کسی که مخلوقات هنگام بروز شدائد و گرفتاری‌ها و سختی‌ها و مشکلات در آن زمانی که تمام اسباب مادی از کار می‌افتد و تمام درها به روی انسان بسته می‌شود و از هیچ‌کس، هیچ کاری ساخته نیست، به او پناه می‌برند و معتقد هستند او نجات‌دهنده‌ای است آنجا که نجات‌دهنده‌ای وجود ندارد و پناه

می دهد آنجا که پناهنده‌ای وجود ندارد.

بعد امام می فرماید: «لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ» - یعنی هیچ کس در ملک و مملکت او با او ضدیت نمی کند یعنی با او نمی تواند مقابله کند یعنی او فوق همه قدرت هاست او مغلوب و مقهور و محکوم هیچ قدرتی واقع نمی شود و هیچ قدرتی تاب و توان آن را ندارد که در اداره نظام هستی با او به مبارزه و ستیز برآید، او غالب است، او قاهر است و حاکم بلا منازع می باشد این همان توحید در حاکمیت است که یکی از شاخه های توحید افعالی است. مالک یکی است و حاکم یکی، دلیل آن هم روشن است زیرا وقتی ما قبول کردیم خالق اوست طبعاً مالک و حاکم جز او نمی تواند باشد آن هم خالقیت همیشگی چرا که خلقت او دائمی است یعنی ما لحظه به لحظه آفریده می شویم درست مانند نور چراغ که به منبع مولد برق ارتباط دارد و اگر یک لحظه رابطه اش قطع شود خاموش می گردد آری او همه روزه خالق است و همواره حاکم و مالک.

بعد امام می فرماید: «وَلَا يَزُولُ أَبَدًا وَ لَمْ يَزَلْ» یعنی خدا هیچ گاه از بین نمی رود و هیچ گاه از بین نرفته است. این مطلب را باید بدانیم که موجود و حی ۲ نوع است:

۱- موجود و زنده ای که می میرد و پایان و اول او نیستی بوده است یعنی وجود و هستی عین ذات او نیست بلکه وجود و هستی را به او بخشیده اند مثل تمام مخلوقات و موجودات (یعنی غیر خدا هر چه که هست) اگر موجودی، وجودش را از دیگری گرفته باشد زوال و مرگ در او راه پیدا می کند و چه در ابتدا و چه در پایان مثلاً قرآن در سوره ی «هل اتی» راجع به انسان می فرماید:



«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً» یعنی زمانی بر انسان گذشته که هیچ ذکری از او در میان نبود و هیچ اثری از او هویدا نبود یعنی حالت سابقه‌ی او عدم بوده است بعد به وجود آمده است یعنی حادث شده است و چنین موجودی محکوم به زوال و نیستی هم هست. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر نفسی و موجود زنده‌ای عاقبت مزه‌ی مرگ را می‌چشد.

۲- موجود و زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد و همیشه بوده و خواهد بود و هرگز زوال در وجود مقدّس او راه ندارد و این فقط مخصوص ذات مقدّس خداوند است چرا، چون وجود او ذاتی است یعنی وجود او از ذاتش می‌جوشد. چنین وجودی هم ازلی است هم ابدی همیشه بوده است و همیشه خواهد بود «تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» یعنی توکل کردم بر آن خدایی که هرگز نمی‌میرد از ازلی بودن و ابدی بودن خدا تعبیر دیگری هم می‌کنند هو الاول و الاخر یعنی خدا اول است و آخر این ۲ وصف هم از لوازم ابدیت و ازلیت بودن خداوند است از امام سؤال می‌کنند که خداوند از چه زمانی بوده است امام در جواب می‌فرماید وای بر حال تو خداوند خالق زمان است و زمان مخلوق خداست چگونه سؤال می‌کنی که خدا از چه زمانی بوده است از تعبیرات امام استفاده می‌شود که ذات پاک خداوند سرآغاز همه چیز است بی‌آنکه آغازی و سرانجام همه چیز است بی‌آنکه پایانی داشته باشد. از این معنا به ازلیت و ابدیت تعبیر می‌کنند. در اینجا سؤالی پیش می‌آید که آیا مخلوقات حدوث زمانی دارند؟ یعنی آیا زمانی بوده که خداوند بوده است و مخلوقی وجود نداشته است (البته تعبیر به زمان نیز از باب تسامح است زیرا زمان خودش یا مخلوق است یا نتیجه حرکت در مخلوقات



آن گونه که آمده است) «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» (بحار ج ۵۴ ص ۲۳۸) زمانی بوده که خدا بوده و هیچ چیزی با او نبوده است، جواب این سؤال اینست که مسئله همینطور است موجودات هم حدوث زمانی دارند و هم حدوث ذاتی.

امام در پایان اوصاف خداوند می فرماید: «عَظُمَ عَنَّا أَنْ تُثَبَّتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ» یعنی پسرَم خداوند بزرگتر است از آنکه ربوبیت او به احاطه‌ی قلبی و دیدن با چشم، ثابت شود دلیل آن هم روشن است، ربوبیت او از اول شروع شده و تا ابد ادامه دارد و همه‌ی عالم هستی را با مرزها و حدود ناشناخته‌اش در برمی گیرد بنابراین چنین ربوبیت گسترده‌ای را نه با چشم می توان مشاهده کرد و نه در فکر انسان می گنجد زیرا ربوبیت او نامحدود است و نامحدود در فکر محدود انسان نخواهد گنجید. شخصی در محضر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: الله اکبر. یعنی خداوند بزرگتر است. امام سؤال کرد؛ از چه چیزی بزرگتر است؟ عرض کرد از هر چیزی. امام فرمود: در این صورت خداوند را محدود کردی بلکه باید گفت: «الله اکبرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» خداوند بزرگتر است از اینکه بتوان او را وصف کرد. خداوند در او هام نمی گنجد. حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: خداوند محاط قلب واقع نمی شود، یعنی نمی توان با قلب بر او احاطه پیدا کرد و ربوبیت او را ثابت کرد برای اینکه سنخ ما با سنخ خدا متضاد است او کسی است که در وجود او حدّ راه ندارد ولی ما ذاتاً دارای حدّ هستیم، چگونه می توان او را درک کرد با این قلب و عقل و درک و شعور محدود و در روایات آمده است که اگر خدا را تصور کنیم در اذهان خودمان هر چقدر هم که دقیق باشد باز آن تصور عقلی ما محدود است و مخلوق ذهن ما می باشد و نمی تواند

خدا باشد و دیگر اینکه امام اشاره می‌کند که نمی‌توان با چشم خدا را ثابت کرد.
موجودات ۳ قسم هستند:

- ۱- موجودی که می‌بیند ولی خودش دیده نمی‌شود ← مثل خداوند متعال
- ۲- موجودی که می‌بیند و خودش هم دیده می‌شود ← مثل انسان و حیوان
- ۳- موجودی که نه می‌بیند و نه دیده می‌شود ← مثل عقل

قرآن درباره خدا می‌فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» یعنی چشم‌ها نمی‌تواند او را درک کند و از طریق دیدن چشم او را ثابت کنی. در حدیث دیگر هم آمده است «لَا تَرَاهُ الْعَيْونُ» چشم‌ها او را نمی‌بینند. معنای این جملات اینست که خداوند دیدنی نیست نه اینکه دیدنی است ولی چشم ما قادر بر دیدن او نمی‌باشد حضرت موسی وقتی در کوه طور از خداوند تقاضا کرد «آرنی» خودت را به من نشان بده جواب آمد «لَنْ تَرَانِي يَا مُوسَى» ای موسی هرگز مرا نخواهی دید یعنی خداوند را در دنیا و در آخرت و هیچ‌گاه نمی‌توانی ببینی چون خداوند جسم نیست، در مکان خاصی نیست، در جهت خاصی نیست پس دیدن او محال و غیرممکن است چون اگر چیزی بخواهد دیده بشود باید جسم و یا شبه باشد مکان داشته باشد در جهت و سمتی باشد و تمام اینها از مشخصات مخلوق است و خداوند منزّه از جسم و جسمانیّت و لوازم و آثار جسم است پس هرگز نمی‌توان خداوند را دید و رؤیت او محال است.

امام بعد از بیان مسئله توحید و عظمت خداوند و بیان صفات الهی در ادامه‌ی سخن، فرزندش را مخاطب قرار می‌دهد و او را به کوچکی و ناتوانیش و نیازهای فراوانش در برابر خداوند توجّه می‌دهد و می‌فرماید:

«فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يُنْبَغِي لِإِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ وَقِلَّةِ
مَقْدَرِيَّتِهِ وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ وَعَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ.»

پسرم حال که حقیقت را شناختی در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانند
توست از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و زیادی عجز و ناتوانی
شدیدت به پروردگارت، این ۴ وصفی را که امام برای فرزندش می‌شمرد:

۱- قدر و منزلت تو در مقابل خداوند کم و ناچیز است.

۲- قدرت تو بسیار محدود است و کم.

۳- عجز و ناتوانی تو در پیشگاه الهی بسیار است.

۴- حوائج و نیازمندی‌های تو به دست خدا بسیار بزرگ است.

اینها اوصافی است درباره همه‌ی انسان‌ها همه در پیشگاه خداوند کوچک‌اند و
قدرت آنها ناچیز و عجز آنها بسیار و نیازشان به پروردگار بسیار، البته مشروط
به اینکه انسان خودش را بشناسد و به خود فراموشی گرفتار نگردد که در این
صورت از طریق بندگی خارج نخواهد شد و قدم در طریق طغیان نخواهد
گذاشت آری شناخت عظمت خدا و معرفت به کوچکی خویش در برابر او
سرچشمه عبودیت و بندگی است و فراموشی آن سرآغاز طغیان و ظلم و
بیدادگری است قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سوره حشر

آیه ۱۹)

یعنی همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنها را به
خود فراموشی گرفتار کرد آنها گنهکارانند.



امام در این بخش از نامه بعد از بیان یک سلسله حقایق در مورد خداوند و بیان چندی از صفات او و بیان عجز و ضعف و ناتوانی انسان نتیجه می‌گیرد که باید او را آن‌گونه که شناخت عبادت کرد. این بدان معناست که وظایف ما پیوندی تنگاتنگ با واقعیت‌ها دارد یعنی قوانین همیشه از دل حقایق بیرون می‌آید و باید و نبایدها زائیده هست‌ها و نیست‌هاست به عبارت دیگر به دلیل شناخت و واقعیت‌هایی که در مورد غنای خداوند و احتیاج انسان است لزوم عبادت نیز استنباط می‌شود و این همان بحث مهمی است که می‌گویند بین ایدئولوژی و جهان‌بینی ارتباط هست یا نه.

جهان‌بینی همان شناخت واقعیت‌هاست و ایدئولوژی در اینجا اصطلاحاً به معنای احکام و قوانینی است که به عقیده ما از دل جهان‌بینی متولد می‌شود. از این رو شبهه‌ی کسانی که می‌گویند احکام اموری اعتباری بوده و ارتباطی با واقعیت‌ها که اموری تکوینی است ندارد بی‌اساس است و امام در این بخش از نامه، قلم سرخ بطلان بر آن می‌کشد زیرا با جدایی این دو از یکدیگر اعتبار احکام از میان می‌رود، حکم زمانی ارزش دارد که با واقعیت پیوند داشته باشد و این فلسفه احکام است که به آن اعتبار می‌بخشد و این گره خوردن حکم با واقعیت است که موجب تثبیت حکم می‌شود.

احکام تعبّدی از این قانون مستثنی نیستند و همه احکام مطابق مصالح و مفاسد واقعی‌اند هر چند گاهی ما فلسفه‌ی آنها را ندانیم زیرا در غیر این صورت ترجیح بلامرّجّح می‌شد علمای شیعه همه بر این قول اتفاق نظر دارند.

در میان روایات آمده است که علم و معرفت برای علم و معرفت نیست یعنی

اگر علم و معرفتی در وجود ما پیدا شد به خاطر اینست که ما عمل کنیم، علم مقدمه عمل است تنها این نیست که ما عالم و عارف بشویم. در روایت اینطور آمده است مردم در روز قیامت ۳ گروه و ۳ دسته هستند:

۱- کسانی هستند که به دنبال علم و معرفت رفتند و جاهلانه زندگی کردند و در اثر جهل به وظیفه و تکلیف خود، عمل نکردند به آنچه را که خدا امر و نهی کرده بوده است در روز قیامت به این افراد خطاب می شود چرا نرفتید یاد بگیرید. ۲- کسانی هستند که به دنبال علم و معرفت رفتند و آشنا به وظایف و تکالیف خود شدند ولی عمل نکردند به آنچه را که باید به آن عمل می کردند. در روز قیامت به این افراد خطاب می شود؛ چرا عمل نکردید شما که می دانستید باید چه بکنید.

۳- کسانی هستند که به دنبال علم و معرفت رفتند و عمل هم کرده اند این گروه در روز قیامت اهل نجات هستند. حضرت می فرماید: اکنون که شناختی و عالم شدی، آن طوری که از تو انتظار می رود و توقع هست باید عمل کنی و باید اعمال خود را شایسته انجام بدهی برای اینکه قرآن می فرماید: خداوند مرگ و حیات را آفریده است برای اینکه شما را امتحان کند که کدام یک از شما مردم بهتر عمل می کنید یعنی از ما زیباترین عمل را خواسته اند از ما پاکیزه ترین عمل را خواسته اند نماز شایسته و پاکیزه روزه... و هكذا سایر اعمال و حتی از ما عقاید شایسته و پاکیزه و صحیح از ما خواسته اند. اینجا سؤالی مطرح است که اعمال و عقاید پاکیزه و شایسته کدام است و از کجا بشناسیم.

حضرت امیر علیه السلام در ادامه فرمایشات نورانی خود به این سؤال پاسخ می دهد.

حضرت عمل شایسته را در سه چیز خلاصه کرده است:

۱- اطاعت از فرمان. قرآن می‌فرماید: «اطيعوا الله» از خدا اطاعت کنید. هم به اوامر و هم از نواهی همانطوری که اقتضای عبد بودن همین را دارد، عبد باید مطیع فرمان مولای خود باشد مبادا در زندگی از غیر خدا اطاعت کنی که عمل تو ناشایسته می‌شود. خداوند در سوره یس می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكَ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» ای بنی آدم آیا من با شما عهد و پیمان نبستم که اطاعت از من بکنید، این راه مستقیم است و اطاعت از شیطان نکنید، او برای شما دشمن آشکاری است.

۲- ترس از عقوبت و عذاب خداوند که مقصود آتش جهنم است که باید ترسید. در قرآن مجید می‌خوانیم: «اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» بترسید از آن آتشی که هیزم آن، مردم و سنگ‌ها است و این آتش آماده شده است برای کافران، و هر کس از این آتش نترسد در عقل او باید شک کرد. چقدر در میان دعاها و مناجات‌های ائمه این جمله به چشم می‌خورد که خدایا بدن ما را بر آتش غضب خود حرام کن ما طاقت آن آتش را نداریم. منتهی اگر این ترس در وجود ما پیدا شود اثری و نتیجه‌ای دارد و آن اثر و نتیجه، ترک گناه است چون در روایت داریم که خداوند جهنم را آفریده برای هر کس که گناه کند، اگرچه سید قرشی باشد.

و امام رضا فرمودند: هر کس ادعای ترس از جهنم را دارد ولی مرتب گناه می‌کند او خودش را مسخره کرده است.

۳- ترس از غضب و سخط خداوند. مبادا کاری انجام بدهیم که خداوند غضب

کند. منتهی مطلبی که مهم می‌باشد این است که خداوند غضب خود را در معاصی پنهان کرده معلوم نیست کدام گناه خداوند را به غضب درمی‌آورد پس باید تمام گناهان را ترک کنیم و هیچ گناهی را سبک و کوچک نشماریم شاید همان گناهی را که ما او را سبک می‌شماریم خدا را به غضب بیاورد ما که نمی‌دانیم.

بدیهی است که ترس در برابر عقوبت و خشم خدا انگیزه‌ی طاعت است بنابراین امام نخست به اطاعت پروردگار اشاره کرده و سپس بر انگیزه‌های آن تأکید ورزیده است و تفاوت خشیت و اشفاق در این است که خشیت به معنای خوف و ترس ولی شفقت و اشفاق ترس آمیخته با امید است. بنابراین ترس از عقوبت خداوند همچون ترس از حادثه وحشتناک ناامیدکننده نیست بلکه ترسی آمیخته با امید به لطف و کرم پروردگار است. در پایان امام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَمَّ يَأْمُرَكَ الْإِلَهَ بِحُسْنٍ وَلَمْ يَنْهَكَ الْإِلَهَ عَنِ مَبِيعٍ» یعنی گمان نکن اطاعت تو از پروردگار چیزی بر جاه و جلال او اضافه می‌کند و یا خداوند نیازی به آن دارد به عکس تو، نیازمند به آن هستی زیرا تو را فقط به نیکی‌ها که مایه سعادت توست دستور داده و امر کرده و اگر از کاری تو را نهی کرده است به خاطر اینکه آن کار زشت است و به حال تو ضرر و مفسده دارد و ضربه بر پیکر روح خدایی تو می‌زند و الّا:

گر جمله‌ی کائنات کافر گردند بر دامن کبریایش ننشیند گرد